

شرق

روزنامه

ادبیات

نقد‌هایی بر تازه‌ترین کتاب‌های ادبیات داستانی ایران

از خیابان انقلاب به بعد، گزارشی از وضعیت کتاب

باز گشت گتسبی بزرگ، پر فروش‌های هفته کتاب

سرخط

مختصری درباره «پتر اشتام»

داستان‌های کوتاه‌هم بهتر از رمان‌هایم هستند

«پتر اشتام» از معدود نویسنده‌های سوییسی است با شهرت بین‌المللی. تنها نویسنده سوییسی که برای جایزه معروف «من بوکر» کاندیدا و وارد فهرست نهایی این جایزه شده است. (۱۳۸۵، ۲۰۱۲)
۱۳۸۵ آمده بود تهران. به دعوت سوبیس برای داستان‌خوانی در نمايشگاه کتاب، قبل‌ترش برایم داستانی فرستاد که به نام «جالیز» ترجمه کردم (این ترجمه بعدها همراه با ترجمه یک داستان کوتاه دیگر از او، در مجموعه «آسمان خیس» -تشر اقق، امد). داستان‌خوانی پتر اشتام در خانه هنرمندان بود و جاهای دیگر. بعد از داستان خوانی در گفت‌وگو با حاضران گفت که دوره ادبیات کلاسیک قرن نوزدهمی بمسر آمده. طی همان سفر ترجمه «آگنس» را به من پیشنهاد کرد. یعنی من پرسیدم که دوست دارد کدام کارش ترجمه شود. نویسنده موردعلاقام است. سبک ساده و سرد جمله‌ها و موضوع‌هایش را دوست دارم. غیر از «آگنس» و غیر از آن دو داستان در مجموعه «آسمان خیس»، یک مجموعه‌داستان موبدپور در دست انتشار است. در همان نشر اقق» (شرق) خواسته بود تا دیگر هم از او منتشر شده در نشر اقق به نام «همه چیزهایی که جایشان خالی است»، یک رمان و یک مجموعه داستان دیگر هم به ترجمه مریم میوندپور در دست انتشار است. «آگنس» (شرق) خواسته بود تا مطلبی بنویسم برای این صفحه درباره پتر اشتام. رفتم اطلاعات بیشتری جمع کنم، مصاحبه جدیدی از او خواندم و دیدم خب خودش آنچه را که من می‌خواستم درباره‌اش بنویسم، خیلی بهتر گفته! پس چند تکه از آن مصاحبه را ترجمه کردم. درباره نویسنده‌های مورد علاقه‌اش، درباره ادبیات و سیاست، درباره موضوع‌های مورد علاقه‌اش و ...

«بسیه نظر خودم هم داستان‌های کوتاه‌هم بهتر از رمان‌هایم هستند. در داستان‌های کوتاه بیشتر می‌توانم تجربه کنم. یک رمان مثل یک



آسمان‌خراش است و یک داستان کوتاه مثل یک ویلا... بیشترین تاثیر را نویسنده‌هایی روی من گذاشتند که بعد از آشنایه شدنم آثارشان را خواندم. یعنی نویسنده‌های دهه ۲۰ آمریکا، بعد آلبر کامو و هنری دو مونترلان... من اصولا آدم شادایی‌ام. از موضوع‌های ترازیک خوشم می‌آید، چون آدم بیشتر می‌تواند به آنها نزدیک شود تا به موضوع‌های کمیک... با نوشتن و ط‌خرذن توانستم‌ام به این لحن سرد برسم. کارهای قبلی‌ام پرطمطراق‌تر بودند. اصلا خوب بودند... داستان‌های من بی‌زمانند، یعنی زمان مشخص و معینی ندارند. در رمان بعدی‌ام برای اولین بار نشانه‌هایی از حوادث خارج از داستان را آورده‌ام، مثلا برداشتن دیوار برلین. اما البته اهمیتی هم ندارد... ظاهرا «ارنست همینگوی» گفته که می‌خواسته آن چیزی را که هست، بنویسد. نوشته‌های همینگوی امروزه دیگر کمی از دور خارج شده‌اند، اما من به همه و همه توصیه می‌کنم تا داستان‌های کوتاه‌اش را دوباره بخوانند. داستان‌های کوتاه همینگوی نمونه‌هایی عالی هستند برای تصویر کردن واقعیت با زبان. داستان‌های چزاره پاولزه هم همین‌طورند، داستان‌های متاخر چخوف هم همین‌طور داستان‌های متاخر کارور، البته نه آنهایی که تا سر حد مرگ ویرایش شده‌اند!... داستان‌هایی را دوست دارم که در آنها اتفاق چندانی نمی‌افتد. داستانی از همینگوی هست به نام «Big Two-Hearted River». در ایسن داستان هیچ‌ی کنار رودخانه‌ای جادر می‌زند، ماهی می‌گیرد، کبابشان می‌کند و قهوه غاغ زایش را می‌سوزاند. همین. داستانی هست از چزاره پاولزه به نام «عریان»، در این داستان مردی می‌رود توی آبگیری شنا کند. زنی می‌آید. اما مرد را نمی‌بیند. همین. هیچ اتفاقی نمی‌افتد. اینها بی‌نظیرند!... این یک اشتباه جا افتاده است که یک روزنامه‌نگار خوب – و البته یک نویسنده خوب – کسی است که خوب می‌نویسد. خوب نوشتن را باید تبلیغات‌چی‌ها بلد باشند و سیاستمدارها که برایشان زبان یک وسیله برای رسیدن به هدف است. روزنامه‌نگارها و نویسنده‌ها نباید به زبان مسلط باشند، باید با زبان کنجازر برونند، کشتی بگیرند، شکست بخورند. فقط به این طریق است که می‌توانند به واقعیتی که مدام خود را پشت می‌کند، نزدیک شوند... جالب است که من یک عالم عکاس و هنرمند می‌شمام که اشتباه دید دارند. شاید اگر دیدن را آگاهانه‌تر انجام دهند و فکر کنند که دیدن چیزی بدیهی است، اشتباه دیدشان درست شود..... ادبیات مکان درستی برای سیاست نیست. نویسندگان درست مثل گوتتر گراس، هنریش بل، مارتین والزر که در مورد هر چیزی نظری و عقیده‌ای داشتند، از بین می‌روند و کی جای آنها را می‌گیرد؟ فکر کنم هیچ‌کس این نقشی است که جایگزین ندارد. این نویسندگان بزرگ نیاز هم به جایگزین ندارند و من از این بابت خوشحالم... آلمانی‌ها هم واقعا دیگر نیازی ندارند تا به تاریخ خودشان غلبه کنند و آن را پشت سر بگذارند. البته که جنگ موضوع بزرگی است. از طرف دیگر کمی هم سخیف است که نویسنده‌هایی که اصلا جنگ را ندیده‌اند، درباره‌اش بنویسند. نوشتن درباره زمانه پیچیده‌ای مثل همین زمانی که داریم درش زندگی می‌کنیم، خیلی مشکل‌تر است تا نوشتن درباره زمانی که دانی‌م کی‌ها خوب بودند و کی‌ها بد...»

نگاه

«پتر اشتام» در ایران با نگاهی به رمان «آگنس»

مانی سپهری: بین نویسندگان معاصر آلمانی‌زان، «پتر اشتام» برای مخاطبان فارسی‌زبان، نویسنده‌ای است شناخته‌شده. نویسنده‌ای که هم به ایران سفر کرده و هم دو کتابش به فارسی ترجمه شده؛ یکی رمان «آگنس» که یکی از رمان‌های مهم پتر اشتام است و «محمود حسینی‌زاده» آن را به فارسی برگردانده و دیگری مجموعه داستانی به نام «تمام چیزهایی که جایشان خالی است» که با ترجمه صنوبر صراف‌زاده منتشر شده است (هر دو کتاب را نشر اقق منتشر کردند) و البته علاوه بر این دو کتاب، پتر اشتام یکی از نویسندگانی بود که در مجموعه داستان آسمان خیس – که آن هم با ترجمه محمود حسینی‌زاد و از طرف نشر اقق منتشر شد و منتخبی بود؛ از آثار نویسندگان آلمانی‌زبان سال‌های اخیر – داستان داشت. بین آثار پتر اشتام، آگنس، رمانی است که منتقدان، لحن و سبک آن را ستوده‌اند.
راوی رمان آگنس نویسنده‌ای است شکست‌خورده و سرگرم نوشتن کتابی درباره واگن‌های راه‌آهن. او در حین تحقیق برای نوشتن این کتاب، در کتابخانه شیکاگو با زنی به نام آگنس آشنا می‌شود؛ آشنایی‌ای که به عشق و زندگی مشترک می‌انجامد، اما همین که پای بچه وسط می‌آید، اوقات راوی تلخ می‌شود و آگنس که ایسن واکنش راوی در برابر برادرارشدن را می‌بیند، او را ترک می‌کند. راوی از پدرشدن می‌ترسد، بچه عامل پایبندی و دوام است و چهره‌ای که در رمان، از روی ترسیم شده، چهره مردی است که تقریبا در خاده و فقدان روابط عاطفی عمیق با دیگران به‌سر می‌برد، چهره‌ای که البته نادر نیست. او هم آدمی است مثل دیگران که در محیط بسته آپارتمان خود که حتی پنجره‌هایش هم باز نمی‌شوند، با حداقل روابط عاطفی با دیگران روزگار می‌گذرانند. در تقابل با این آدم، آگنس قرار دارد؛ زنی که در همه‌چیز دقیق می‌شود و روی همه چیز مکت می‌کند. زنی که حقیقتا عاشق می‌شود و از مرگ می‌ترسد. اوج تقابل راوی و آگنس آنجا نشان داده شده است که راوی در کارناوالی که آگنس نیز در آن شرکت دارد شرکت نمی‌کند و حتی نمی‌تواند آگنس را در لباس بالماسکه بشناسد. او هیچ‌وقت نمی‌تواند هیچ‌چیز را بشناسد چون نگاهش همواره از سطح اشیا و انسان‌ها می‌گذرد و توانایی کاوش در عمق چیزی را ندارد. او نویسنده‌ای است شکست‌خورده آگنس می‌کوشد راوی را به دنیای نوشتن بازگرداند. از او می‌خواهد داستانش را بنویسد. داستان آگنس را راوی دست به کار نوشتن می‌شود. اما آنچه می‌نویسد نه همچون یک داستان اصیل، برآمده‌کننده شکاف‌ها که پوشاننده آنهاست. آگنس می‌کوشد خود را به همان شکلی درآورد که راوی در داستانش پیش‌بینی می‌کند. پس از سقط‌شدن بچه آگنس، آنها‌بار در کنار هم زندگی می‌کنند. راوی از سقط‌شدن بچه خوشحال است اما خوشحالی‌اش را پنهان می‌کند. او در داستانش می‌نویسد که مرگ بچه، رابط‌اش با آگنس را محکم‌تر کرده است. اما آینده نشان می‌دهد این دروغی است که راوی به خود و آگنس گفته است. راوی پایان حقیقی‌تر داستانش را پنهان و داستان را به شیوه‌ای بسمازی مثل گوتتر گراس، هنریش بل، مارتین والزر که در مورد هر چیزی نظری و عقیده‌ای داشتند، از بین می‌روند و کی جای آنها را می‌گیرد؟ فکر کنم هیچ‌کس این نقشی است که جایگزین ندارد. این نویسندگان بزرگ نیاز هم به جایگزین ندارند و من از این بابت خوشحالم... آلمانی‌ها هم واقعا دیگر نیازی ندارند تا به تاریخ خودشان غلبه کنند و آن را پشت سر بگذارند. البته که جنگ موضوع بزرگی است. از طرف دیگر کمی هم سخیف است که نویسنده‌هایی که اصلا جنگ را ندیده‌اند، درباره‌اش بنویسند. نوشتن درباره زمانه پیچیده‌ای مثل همین زمانی که داریم درش زندگی می‌کنیم، خیلی مشکل‌تر است تا نوشتن درباره زمانی که دانی‌م کی‌ها خوب بودند و کی‌ها بد...»



عکس: AFP

خب، نقش کردن بدن یک انسان در هنر نقاشی از طرح یک کوزه جذاب‌تر و زیباتر است.

✎ **مکانیسم و متد شما برای شخصیت‌پردازی چیست؟**

من نمی‌توانم به این سوال پاسخی دهم. همان‌طور که گفتم هیچ‌گاه در حین نوشتن به مسایلی چون تکنیک و روش نمی‌اندیشیم. اما در مورد شخصیت‌پردازی و شخصیت‌ها باید بگویم علاقه‌مند هستم که مخاطبان آثارم، شخصیت‌ها را از طریق اعمال و درک و دریافت آنها بشناسند و با آنها ارتباط برقرار کنند. من علاقه چندانی به توصیف و تشریح افراد ندارم. شما وقتی با شخص دیگری ملاقات می‌کنید تصویر او را پویش نمی‌کنید بلکه تلاش می‌کنید تا او را بیازمایید و تجربه کنید.

✎ **آیا نوشتن برای شما یک حالت روحیانی، یا کشف و شهود عرفانی است؟**

سبک آن را ستوده‌اند.
راوی رمان آگنس نویسنده‌ای است شکست‌خورده و سرگرم نوشتن کتابی درباره واگن‌های راه‌آهن. او در حین تحقیق برای نوشتن این کتاب، در کتابخانه شیکاگو با زنی به نام آگنس آشنا می‌شود؛ آشنایی‌ای که به عشق و زندگی مشترک می‌انجامد، اما همین که پای بچه وسط می‌آید، اوقات راوی تلخ می‌شود و آگنس که ایسن واکنش راوی در برابر برادرارشدن را می‌بیند، او را ترک می‌کند. راوی از پدرشدن می‌ترسد، بچه عامل پایبندی و دوام است و چهره‌ای که در رمان، از روی ترسیم شده، چهره مردی است که تقریبا در خاده و فقدان روابط عاطفی عمیق با دیگران به‌سر می‌برد، چهره‌ای که البته نادر نیست. او هم آدمی است مثل دیگران که در محیط بسته آپارتمان خود که حتی پنجره‌هایش هم باز نمی‌شوند، با حداقل روابط عاطفی با دیگران روزگار می‌گذرانند. در تقابل با این آدم، آگنس قرار دارد؛ زنی که در همه‌چیز دقیق می‌شود و روی همه چیز مکت می‌کند. زنی که حقیقتا عاشق می‌شود و از مرگ می‌ترسد. اوج تقابل راوی و آگنس آنجا نشان داده شده است که راوی در کارناوالی که آگنس نیز در آن شرکت دارد شرکت نمی‌کند و حتی نمی‌تواند آگنس را در لباس بالماسکه بشناسد. او هیچ‌وقت نمی‌تواند هیچ‌چیز را بشناسد چون نگاهش همواره از سطح اشیا و انسان‌ها می‌گذرد و توانایی کاوش در عمق چیزی را ندارد. او نویسنده‌ای است شکست‌خورده آگنس می‌کوشد راوی را به دنیای نوشتن بازگرداند. از او می‌خواهد داستانش را بنویسد. داستان آگنس را راوی دست به کار نوشتن می‌شود. اما آنچه می‌نویسد نه همچون یک داستان اصیل، برآمده‌کننده شکاف‌ها که پوشاننده آنهاست. آگنس می‌کوشد خود را به همان شکلی درآورد که راوی در داستانش پیش‌بینی می‌کند. پس از سقط‌شدن بچه آگنس، آنها‌بار در کنار هم زندگی می‌کنند. راوی از سقط‌شدن بچه خوشحال است اما خوشحالی‌اش را پنهان می‌کند. او در داستانش می‌نویسد که مرگ بچه، رابط‌اش با آگنس را محکم‌تر کرده است. اما آینده نشان می‌دهد این دروغی است که راوی به خود و آگنس گفته است. راوی پایان حقیقی‌تر داستانش را پنهان و داستان را به شیوه‌ای بسمازی مثل گوتتر گراس، هنریش بل، مارتین والزر که در مورد هر چیزی نظری و عقیده‌ای داشتند، از بین می‌روند و کی جای آنها را می‌گیرد؟ فکر کنم هیچ‌کس این نقشی است که جایگزین ندارد. این نویسندگان بزرگ نیاز هم به جایگزین ندارند و من از این بابت خوشحالم... آلمانی‌ها هم واقعا دیگر نیازی ندارند تا به تاریخ خودشان غلبه کنند و آن را پشت سر بگذارند. البته که جنگ موضوع بزرگی است. از طرف دیگر کمی هم سخیف است که نویسنده‌هایی که اصلا جنگ را ندیده‌اند، درباره‌اش بنویسند. نوشتن درباره زمانه پیچیده‌ای مثل همین زمانی که داریم درش زندگی می‌کنیم، خیلی مشکل‌تر است تا نوشتن درباره زمانی که دانی‌م کی‌ها خوب بودند و کی‌ها بد...»

گفت‌وگوی «شرق» با «پتر اشتام»، نویسنده نامدار سوییسی:

سخن آخر وجود ندارد

محمدجواد استادی

این دو کاملاً متفاوت هستند. به‌عنوان مثال در جهان نمایشنامه با تفاوت و تغییر داریم و متوالی نظر‌گاه‌ها روبه‌رو هستیم، در این فضا امکانات شما بسیار محدود است و عمده‌ترین امکان شما استفاده از دیالوگ است. خب البته شما به‌عنوان یک نویسنده هیچ کنترلی روی آنچه که کارگردان و بازیگر با نوشته شما می‌کند نیز ندارد. آنها می‌توانند باعث شوند کار شما بهتر دیده شود و خب البته به همین شکل می‌توانند به آن آسیب بزنند. هر دو این اتفاق‌ها برای نمایش‌های من افتاده است.

✎ **شما در کشورها و شهرهای مختلفی زیسته‌اید. این موضوع چه تاثیری در نوشتن شما داشته است؟**

من همیشه یک انسان کنجکاو و جست‌وجوگر که به دنبال به دست آوردن تجربه‌های نو و تازه است، بوده‌ام. همیشه دوست داشته و خواسته‌ام تا آنجا که امکان دارد آدم‌های مختلف و متفاوتی را ملاقات کنم. خب این نظر باعث می‌شود تا آگاهی و دانش من نسبت به جهان پیرامون و انسان‌ها توسعه یابد. شاید برای من بسیار آسان تر باشد تا درباره جاهایی که خیلی آنها نمی‌دانم بنویسم. البته من نویسنده‌هایی را می‌شناسم که تمام عمر خود را در یک نقطه گذرانده‌اند و کتاب‌های زیبایی را نیز به رشته تحریر درآورده‌اند.

✎ **در مورد بحث ترجمه و اهمیتش چه نظری دارید؟**

به هر حال شما همیشه در ترجمه برخی چیزها را از دست خواهید داد. اما اگر هیچ ترجمه‌ای نیز وجود نداشته باشد، بخش بزرگی از جهان ادبیات و نویسندگان بسیاری که من به شدت عاشق آنها هستم، از دسترس ما خارج و برایمان ناشناخته باقی می‌مانند. و من فکر می‌کنم این نکته در ترجمه ادبیات اهمیت بسیاری دارد. در واقع این فضایی است که افرادی از کشورهای مختلف گرد هم جمع می‌شوند، به هم نزدیک‌تر شده و درباره یکدیگر چیزهای بیشتری خواهند فهمید.

✎ **آقای اشتام، نقش جغرافیا در شکل‌گیری فضاهای داستانی شما چیست؟**

مکان‌ها و نقاط جغرافیایی در داستان‌ها و کتاب‌های من اهمیت فراوانی دارند. در واقع همین مکان‌ها هستند که داستان را شکل می‌دهند. نکته این است که من «درباره» مکان‌های مختلف نمی‌نویسم، اما تفاوت‌های بزرگی ایجاد خواهد شد زمانی که یک داستان در نروژ یا ایتالیا شکل گیرد. من نمی‌خواهم درباره کشورهایی که برای من عجیب و غریب هستند بنویسم، در حالی که نسبت به آن مکان‌ها احساس ناکارآمدی می‌کنم.

هیچ‌گاه در حین نوشتن به مسایلی چون تکنیک و روش نمی‌اندیشیم. اما در مورد شخصیت‌پردازی و شخصیت‌ها باید بگویم که علاقه‌مند هستم که مخاطبان آثارم، شخصیت‌ها را از طریق اعمال و درک و دریافت آنها بشناسند و با آنها ارتباط برقرار کنند. من علاقه چندانی به توصیف و تشریح افراد ندارم



✎ **رابطه شما با نقد چطور است؟ و درباره منتقدان ادبی چه نظری دارید؟**

ببینید منتقدان نقد خود را برای خوانندگان می‌نویسند نه نویسندگان آثار ادبی. دفعات زیادی پیش آمده است که من و نظراتم توسط منتقدان به شکلی اشتباه درک شده است. باید اعتراف کنم که احساس کلی من این است که بسیاری از خوانندگان من خیلی بیشتر از منتقدان ادبی کتاب‌های من را درک کرده‌اند. بهترین نقد‌ها را من از نویسندگان دیگر دریافت کرده‌ام.

✎ **تفاوت بین داستان کوتاه و بلند چیست؟**

بگذارید یک مثال بزنم. ما اغلب داستان‌های کوتاه را با موسیقی مجلسی مقایسه می‌کنیم. در حالی که رمان را باید حتما با یک سمفونی فاخر مقایسه کرد. در یک داستان کوتاه شما با صدهای محدودی روبه‌رو هستید و می‌توانید تک‌تک صداها را مجزا از یکدیگر بشنوید. نویسنده در داستان کوتاه این موقعیت را دارد تا تجربه‌های زیادی را کسب کرده و دست به آزمایشاتی بزند که در رمان برایش امکان‌پذیر نیست. خود من در واقع نوشتن داستان کوتاه را بر رمان ترجیح می‌دهم. و خب البته رمان نیز از این بابت دلپذیر است که به شما امکان می‌دهد که روی یک متن مشخص مدت زمانی طولانی متمرکز شوید.

✎ **بگذارید پرسیم که چرا عشق موضوع اصلی در آثار شماست؟**

عشق درون‌مایه و موضوعی است که برای هر کسی قابل درک است و همه آن را تجربه کرده‌اند. در واقع اگر عشق نباشد و حضور نداشته باشد دچار کمبود و فقدان خواهیم شد. عشق نامحدود و بی‌کران است. آنقدر بی‌کران که شما هرگز نمی‌توانید به پایان آن دست یابید. عشق شبیه بدن انسان در نقاشی است.

پتر اشتام رمان نویس، نویسنده داستان‌های کوتاه و نمایشنامه‌های رادیویی در سال ۱۹۶۳ میلادی در «مانسترلینگن» سوییس متولد شد. او ترجیح داده که در نوشتن از زبان آلمانی بهره برد. اشتام که در سال‌های نخست جوانی به‌عنوان حسابدار فعالیت می‌کرد، در یادداشتی در «نیویورک‌تایمز» می‌نویسد: «اغلب کشش و تفکر شبیه یک دفترچه حسابداری هستند که شما تجارب خود را نسبت به هزینه‌ها محاسبه و نگهداری می‌کنید تا سود و زیان را در نظر بگیرید.»

آثار متعدد این نویسنده توسط «مایکل هافمن» به انگلیسی برگردانده شده است. از جمله مشهورترین رمان‌های اشتام باید از «هفت سال» و «چشم‌انداز» نام برد. اشتام در رشته‌های زبان‌شناسی، روانشناسی و آسیب‌شناسی روانی تحصیل و مطالعه کرده است. ساده‌نویسی، روایت‌های داستانی ویژه و لحن سرد از ویژگی‌های نگارش‌ی او است. از اشتام که تاکنون جواز ادبی مشهوری را به دست آورده کتاب‌های مختلفی نیز به فارسی ترجمه شده است. مشهورترین اثر او در ایران رمان «آگنس» است که توسط انتشارات «اقق» منتشر شده است. این مصاحبه به شکل مکتوب و زمانی که اشتام در ایتالیا حضور داشت با او انجام شده است.

✎ **در رمان مشهور شما «آگنس»، این شخصیت سر نوشت مبهمی دارد. در نهایت چه بر سر او می‌آید؟**

خب هیچ پاسخی برای این سوال وجود ندارد. کتاب‌های من گاهی در نقطه‌ای متوقف شده و به پایان می‌رسند و خود من هم نمی‌دانم که بعد از آن چه اتفاقی خواهد افتاد. و همین است که برای من اهمیت دارد نه اینکه به خواننده خود بگویم که برای آگنس چه اتفاقی خواهد افتاد. بنابراین خود او می‌تواند در مورد این موضوع بیندیشد.

✎ **آقای اشتام به‌عنوان یک نویسنده، روش شما برای انتخاب ایده‌های داستانی چیست؟**

در واقع گونه و نوعی از احساس است که یک داستان خاص، من را به خود جذب و علاقه‌مند می‌کند. یا آنکه آن داستان، ویژگی‌هایی برای مشارکت من در ساخت و انجام‌دادنش دارد و خب بعد از اینکه این اتفاق افتاد تنها کاری که من باید بکنم تلاش برای بیرونی‌کردن آن داستان است و خب تقریبا نزدیک به نیمی از داستان‌های من هرگز به پایان نمی‌رسند.

✎ **شخصیت‌های شما از لحاظ عاطفی تنها هستند. این تنهایی حاصل چیست؟**

فکر می‌کنم همه ما درگیر این مساله هستیم. حتی در زمان‌هایی که ما در میان مردم حضور داریم، بین دوستان خود یا افراد و اعضای خانواده هستیم، باز هم یک تنهایی خاصی وجود دارد. علت آن است که ما هرگز نمی‌توانیم خود را آنگونه که هستیم باز و ارائه کنیم. من فکر می‌کنم این موضوع بسیار مهم است که ما بخش‌هایی را در وجود خود داریم که نمی‌توانیم آنها را با هیچ‌کس دیگری شریک شویم. و این همان چیزی است که باعث می‌شود تا ما منحصر‌بفرد باشیم. ✎ **نوشتن یک تخصص است. تکنیک‌های نوشتن چقدر برای شما اهمیت دارد؟**

این موضوع دقیقا به ورزش شباهت دارد. زمانی که شما نوشتن را آغاز می‌کنید، کار و عملکرد مردم را تجزیه و تحلیل خواهید کرد و تلاش می‌کنید تا از چگونگی عمل آنها سر در آورید. اما در یک نقطه مشخص شما فقط آنچه را که باید انجام دهید، انجام خواهید داد بدون آنکه بخواهید لحظه‌ای به تکنیک‌ها بیندیشید. شما هرگز نمی‌توانید دوچرخه‌سواری کنید آن هم در شرایطی که دایم و لحظه به لحظه به مکانیسم و چگونگی حرکت و جابه‌جایی دوچرخه می‌اندیشید.

✎ **آیا اشتام یک نویسنده پست‌مدرن به حساب می‌آید؟**

من به یک چنین طبقه‌بندی‌هایی فکر نمی‌کنم. این اصلا کار یک نویسنده نیست که بخواهد خود را در برخی سنت‌ها جابجایی کند. اما خب، خود من احساس نمی‌کنم که شبیه یک نویسنده پست مدرن باشم. شاید بهتر باشد که من را یک نویسنده مدرن دانست. البته اگر این طبقه و گونه هنوز هم وجود داشته باشد.

✎ **آقای اشتام عدم قطعیت یکی از ویژگی‌های همیشگی آثار شماست، چرا؟**

خود من در بسیاری از زمینه‌ها احساس عدم قطعیت می‌کنم. یقین مفهوم و واز‌های است که بیشتر برای افرادی که دارای تخیل محدود و سرکوب شده هستند معنا می‌یابد و این مساله در طول تاریخ آسیب‌های زیادی را به بار آورده است. جهان بسیار غنی و پیچیده است، به‌طوری که طبیعی‌ترین و بدیهی‌ترین مسایل ممکن است پیچیده و گنگ به نظر آیند و بسیاری از چیزها غیرمنطقی به نظر رسند یا منجر به تغییر عقیده افراد شوند. اما در نهایت من فکر می‌کنم که شما باید زندگی خویش را بر پایه اعتقاد به برخی باورهای اخلاقی بنیان نهدید، اما در عین حال همیشه باید شک داشته باشید.

✎ **تاثیر ادبیات بر انسان معاصر و زندگی او چیست؟**

خب هرکسی باید برای خودش تصمیم بگیرد. ادبیات برای من همیشه به‌عنوان محلی برای ملاقات افراد جالب مطرح بوده است. ادبیات برای من محلی است برای رسیدن به حس درک و فهم بیشتر و وسیله‌ای رای آموختن درباره شرایط انسانی. ادبیات به من کمک می‌کند تا بتوانم به یک خودشناسی درست دست یابم. البته ادبیات می‌تواند فضا و موقعیتی برای ایجاد آسایش، معنا و مضمون و زیبایی نیز باشد.

✎ **زبان و پیچیدگی‌های آن چقدر در نوشتن برای شما اهمیت دارد؟**

خب باید بگویم این تنها راه و روش من است. اما هیچ‌گاه نمی‌خواهم تا مخاطبان کتاب‌هایم، درباره زبان من فکر کنند. من می‌خواهم خوانندگانم به واسطه واژگان برانگیخته شوند و البته اینکه در حال خواندن یک کتاب هستند را نیز فراموش کنند. ✎ **شما نمایشنامه هم می‌نویسید. تفاوت ادبیات نمایشی و داستانی را در چه می‌بینید؟**